

## هشتم مارچ روز همبستگی زنان زحمتکش سراسر جهان در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع است!

مبارزات متشکل زنان زحمتکش جهان تاریخ طولانی دارد. زنان کارگر کارگاه های پارچه بافی و لباس دوزی نیویورک در سال (1857) با درخواست بهبود شرایط کار و ازدیاد دستمزد تظاهرات کردند که با درگیری زنان کارگر با پولیس دولت امریکا انجامید. پولیس تظاهرات زنان را وحشیانه سرکوب کرد و تعدادی از زنان تظاهرکننده توسط پولیس دستگیر و زندانی و عده ای هم زخمی شدند. بار دیگر بتاريخ (8) مارچ سال (1908) زنان کارگر کارخانه های نساجی نیویورک در اعتراض به شرایط وحشتناک محیط کارخانه و با درخواست تقلیل ساعات کار روزانه تظاهرات کردند که توسط پولیس سرکوب شد و تعدادی از زنان زندانی شدند. در 23 ماه فبروری سال (1909) حدود دوهزار از زنان تظاهرکننده در نیویورک با شعار "حق برای زنان" پیشنهاد کردند که همه ساله روز زن در امریکا برگزار شود. در سال (1910) "کنگره بین المللی زنان سوسیالیست" در هم بستگی با زنان کارگر نیویورک هشت مارچ را به عنوان روز جهانی زن تصویب کرد. با مبارزات پی در پی زنان در نقاط مختلف جهان سرانجام سازمان ملل را و اداساخت که در سال (1975) 8 مارچ را به عنوان روز جهانی زن به رسمیت شناخت.

همه ساله در سراسر جهان طبقات مختلف اجتماعی و احزاب و سازمانهای سیاسی و انجمنهای فرهنگی و "مدنی" این روز را بابرگزاری محافل سخنرانی و تشکیل تظاهرات ها تجلیل می کنند. هر کدام از این طبقات، سازمانها و احزاب بر اساس جهان بینی و اهداف سیاسی شان به مسئله ای زن نگاه کرده و درباره حقوق انسانی، سیاسی و اجتماعی زنان ابراز نظر می کنند. سازمانهای بورژوا رفورمیستی و فمینیستی بنام "دفاع" از حقوق سیاسی و اجتماعی زنان شعار می دهند و ملا بنویسهای خادم طبقات حاکم ارتجاعی (دولتها) در اطراف حقوق اجتماعی و "مدنی" زنان مقاله می نویسند و سفسطه گوئی می کنند. در حالیکه مسئله ای زن، مسئله مجردی نیست بلکه یک مسئله طبقاتی است به راه حل اساسی و انقلابی نیاز است. آزادی زنان و رسیدن آنها به حقوق برابر همه جانبه با مردان در تمام عرصه های حیات اجتماعی و محو کامل ستم مردسالارانه و رفع تبعیض جنسیتی زنان در جامعه زمانی امکان پذیر می شود که توده های خلق زحمتکش اعم از زنان و مردان از انواع ستم؛ ستم طبقاتی، ستم ملی امپریالیستی، ستم ملی شئونستی و ستم مذهبی رهائی یافته و حاکم بر سر نوشت خویش گردند. ستم بر زنان و محرومیت آنها از حقوق انسانی، اجتماعی و اقتصادی تاریخ طولانی دارد. با پیدایش مالکیت خصوصی و به میان آمدن طبقات و تشکیل جوامع طبقاتی اسارت و بردگی زن توسط مرد آغاز شد. در این میان ادیان و مذاهب مختلف طی هزارها سال احکام ناعادلانه و ضد انسانی را علیه زنان صادر کرده اند. و نیز طبقات حاکم ارتجاعی با توسل به دین و مذهب و با کمک روحانیون و آخندهای مرتجع جیره خوار ظالمانه ترین قوانین ضد زن را وضع کرده و زنان را از این طریق از حقوق انسانی و اجتماعی آنها محروم ساخته و تسلط مرد بر زن را "مشروعیت" بخشیده اند.

با پیروزی انقلابات بورژوائی در اروپا و امریکای شمالی طبقه بورژوازی نوبقدرت رسیده شعار "آزادی و عدالت، حقوق بشر و دموکراسی" را بلند کرد؛ اما برخلاف تا سالیان متمادی در این کشورها زنان از حق رأی محروم بوده اند. در بریتانیا در سال 1918، در سویدن در سال 1921 زنان حق رأی بدست آوردند؛ در ایالات متحده امریکا در سال 1920 و در ایتالیا زنان در سال 1925 حق رأی بدست آوردند اما ارزش رأی آنها نصف رأی مردان بود و فقط در سال 1945 بود که حق رأی برابر با مردان رایافتند. نیوزیلند اولین کشور در جهان بود که در سال 1893 حق رأی زنان را بر رسمیت شناخت و در اروپا کشور فنلند در سال 1906 به زنان حق رأی داد. اگرچه در کشورهای سرمایه داری به لحاظ قانونی زنان از حقوق برابر با مردان برخوردارند؛ اما در عمل هنوز تحقق نیافته است و زنان از حقوق و موقعیتهای اجتماعی برابر با مردان در همه عرصه های حیات اجتماعی برخوردار نیستند.

در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین زنان طبقات زحمتکش، تحت ستم چندلایه قرار دارند، حقوق اساسی و انسانی آنها پایمال می شود، ارزش کار زنان در بازار کار خیلی کمتر از کار مردان است. در این کشورها در بعضی از عرصه های کار ارزش کار زنان از فی ساعت بیست سنت تا یک دلار تجاوز نمی کند و سرمایه داری جهانی سالانه میلیاردها دلار ارزش اضافی از این استثمار و حشیانه زنان تصاحب می کند. زنان علاوه بر ستم طبقاتی و ملی از ستم مردسالارانه به شدت رنج می کشند، در کشورهای اسلامی حقوق زن نصف حقوق مرد است، در مسئله شهادت دوزن در برابر یک مرد بحساب می آید و خون بهای زن نصف خون بهای مرد تعیین شده است. در جوامع مختلف در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم موقعیت فرودستی زن امر "ازلی" و طبیعی جلوه داده می شود؛ در اکثریت این کشورها خصوصاً در کشورهای اسلامی زنان حقی در تعیین سرنوشت شخصی و اجتماعی خود ندارند، اکثریت قاطع آنها از حق انتخاب آزادانه همسر و حق طلاق و حق حضانت فرزندان شان بعد از طلاق محروم اند. در این کشورها در همه حالات مردان به لحاظ شرعی حیثیت "قیم" زنان را دارند. اینها همه زنجیرهای اسارت و بردگی است که در دست و پوی زنان، منحیت نصف نفوس جامعه افتاده است به عبارت دیگر به لحاظ جنسیتی نیم نفوس جامعه نیم دیگر را در اسارت خویش گرفته است. در اکثریت کشورهای تحت سلطه فکتورهای اجتماعی متعدد مشابهی در مسئله بی حقوقی، عقب ماندگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زنان نقش ایفاء می کنند و دین و مذهب و رسوم و عنعنات های خرافی قبیله ای و فئودالی در این جوامع فکتورهای اند که بیش از همه بر سر راه پیشرفت فرهنگی و سیاسی زنان مانع ایجاد می کنند.

در جوامع طبقاتی یکی از غیر انسانی ترین و حقارتبارترین ستم و تعدی ای که بر زن اعمال می شود، مسئله کشاندن زنان در منجلاب تن فروشی است. تن فروشی زنان به نسبت های مختلف تقریباً در اکثریت کشورهای جهان وجود دارد. این عمل حقارتبار و ضد انسانی را شرایط اجتماعی اقتصادی حاکم بر این جوامع بر زنان تحمیل کرده است. تن فروشی مانند ده ها مصیبت اجتماعی دیگر محصول شرایط اجتماعی اقتصادی حاکم بر جوامع طبقاتی است. تحقیق در این زمینه در کشورهای مختلف نشان داده است که علت اصلی آنرا اکثر آ تنگناهای مشکلات اقتصادی، فقر و درمادگی این گروه از زنان را تشکیل می دهد که این هم ناشی از استثمار و ستم، بی عدالتی و حق تلفی زنان در جامعه است که مسبب آن طبقات حاکم ارتجاعی هستند. غیر از اینها عوامل اجتماعی و روانی دیگر هم هستند که زنان را به این ورطه می کشاند از قبیل سوء استفاده جنسی، خشونت و بی توجهی عاطفی و همچنین اعتیاد به مواد مخدر و الکل که علت اصلی آنها نیز مشکلات اجتماعی و اقتصادی است. امروز سرمایه داری جهانی بزرگترین عامل در کشاندن زنان به تن فروشی است و سالانه از طریق تجارت برده های جنسی ده ها میلیارد دلار نفع می برد. شبکه های بین المللی باندهای تجارت و قاچاق زنان و کشاندن آنها در منجلاب تن فروشی وجود دارند که توسط سرمایه داری جهانی مدیریت و کنترل می شوند. این شبکه ها به شیوه ها و اشکال مختلف در کشاندن زنان به تن فروشی در کشورهای مختلف جهان به اشکال علنی و مخفی فعالیت می کنند و سالانه صدها هزار تن از زنان و دختران جوان از کشورهای مختلف عمدتاً از کشورهای آسیای جنوبی و آمریکا و آفریقا توسط باندهای "تجارت سکس" به انجا و اشکال مختلف اغوا شده و به کشورهای اروپائی و امریکای شمالی و دیگر کشورهای سرمایه داری انتقال یافته به تن فروشی و بردگی جنسی کشانده می شوند. سرمایه داری جهانی امروز مفاهیم زشت و غیر انسانی بنام "صنعت سکس" و "کارگر جنسی" را ابداع کرده و سعی می کند تا این پدیده ای شوم و غیر انسانی را امری "پذیرفته شده" جلوه دهد.

دولت امپریالیستی امریکا در پنج قاره جهان حدود (850) پایگاه و مراکز نظامی دارد و در جوار هر یک از این مراکز نظامی محلی برای زنان تن فروشی تشکیل داده است. تقریباً در اکثریت کشورهای جهان خصوصاً در کشورهای سرمایه داری مراکز تن فروشی برای مردان هوسباز وجود دارد که توسط دولت ها کنترل می شوند. همه ساله بردامنه "صنعت و تجارت" سکس در جهان افزوده می شود. این یکی دیگر از مظاهر زشت و غیر انسانی نظام سرمایه داری جهانی است که به زن ارزش انسانی قابل نیست و از آن منحیت یک متاع تجارتي جهت کسب سود استفاده می کند. بدن زن وسیله ای است که در اعلانات

واشتهارات تجارتي درکشورهای سرمایه داری از آن به شکل گسترده استفاده می شود و از طریق نمایش فلمهای "پورنو" درکانالهای تلویزیونی به ترویج این پدیده مبادرت می نمایند. درافغانستان طی دوازده سال اخیرکه بیش ازیک صدهزار نفر ارتش اشغالگراز امریکا و ناتو و کشورهای متحد آنها حضور دارند؛ ده ها مرکز تن فروشی زیر پوششهای مختلف در کابل و برخی ولایات دیگر ایجاد کرده اند و گروه های از زنان "تن فروش" را از کشورهای مختلف جهان به افغانستان می آورند و زمینه ترویج و گسترش آنرا در جامعه نیز مساعد ساخته اند. این یکی دیگر از ضرباتی است که امپریالیسم و استعمار بر پیکر این جامعه حواله کرده است. باندهای ارتجاعی اسلامی و ملاهای نوکرو جیره خوار استعمار و امپریالیسم که سخن زدن دختران و پسران جوان را "حرام" تلقی می کنند؛ ولی دالرها ی امریکا چنان آنها را کور کرده است که کوچکترین اعتراضی در این باره به بادران امپریالیست شان نمی کنند. نوع دیگر از بردگی جنسی زنان که در دین اسلام مذهب تشیع بانی و مروج آنست، مسئله صیغه (نکاح مؤقت) است که نوعی از تن فروشی زنان زیر پوشش "جواز شرعی" پنهان می شود. اما محو این پدیده ای شوم و ضد انسانی از جهان مانند انواع ستم و مصایب و مظالم بانابودی نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیسم غارتگر و جنایتکار و دیگر نظامهای طبقاتی و ایجاد جوامع مردمی و انسانی میسر است.

زنان افغانستان طی سی و پنج سال اخیر بیش از زنان دیگر در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم از ستم چند لایه رنج می کشند؛ ستم مرد سالارانه، بی حقوقی، ستم مذهبی، تجاوز جنسی، بی تعلیمی، امراض روانی، امراض مختلف میکروبی و اعتیاد زنان به مواد مخدر در جامعه بیداد می کند. سالانه صدها تن از زنان جوان از شدت فشارهای روانی و افسردگی و مظالم شوهران شان دست به خودکشی می زنند که بیش از صد تن آنها به اثر سوختگیهای شدید جان می دهند و هزاران تن دیگر آنها اقدام به خودکشی می کنند و یا فکر خودکشی به آنها پیدامی شود. دولت استعماری و اسلامی مرد سالار کوچکترین توجهی به وضعیت فاجعه بار زنان کشور نکرده و کمترین توجهی به شکایات زنان کشور صورت نمی گیرد. بارها دیده شده زنانی که از شدت ستم و مظالم شوهران مجبور به فرار از خانه شده اند و در مواردی والدین و دیگر اعضای فامیل این زنان (چون فرار از خانه شوهر را برای شان "ننگ" و مغایر "حیثیت" خانوادگی خود تلقی می کنند) به آنها پناه نمی دهند و دولت اسلامی زن ستیز دست نشانده استعمار هم آنها را به "جرم" فرار از خانه شوهر به زندان می اندازد. روزی هفته ای نیست که خبر تجاوز جنسی و اختطاف زنان در مطبوعات خارجی به نشر نرسد. در حالیکه سالانه صدها مورد آن مخفی می ماند. خشونت و لطمه و کوب زنان به وفرت اتفاق می افتند؛ لیکن واقعات معدودی از آنها افشا می شود و یا به مطبوعات درزمی کند. این جنایات و ستمگریها و اجحافات علیه زنان کشوری سی و پنج سال اخیر به شدت های مختلف ادامه داشته است. ستم مرد سالارانه و محرومیت از حقوق اجتماعی و انسانی زنان امری است که جامعه مرد سالار تقریباً آنها را جزء مقدرات و سرنوشت "ازلی" زنان بحساب می آورد و شریعت اسلام هم آنها را "توجیه" می نماید. امپریالیستهای امریکائی و ناتو که طی دوازده سال اخیر اشغال نظامی و تسلط استعماری خود را بنام "جنگ ضد تروریستی" و "کمک" به مردم افغانستان، آوردن "دموکراسی" و تأمین آزادی زنان "توجیه" می کند؛ عکس آن خاین ترین و جانی ترین نیروهای ارتجاعی وزن ستیز را بقدرت رسانده اند و به منظور اغوای مردم افغانستان خاصاً زنان که بیش از همه ستم می کشند و بر آنها جنایت و اجحاف رواداشته می شود؛ تشکلاتی را بنام انجمنهای مدنی "مدافع" حقوق زنان تشکیل داده که اکثراً توسط زنان مربوط به باندهای خلقی پرچمی، سازائی، گروه های مختلف اسلامی و ملیشه ای، گروه های ارتجاعی رفورمیستی و زنان طبقات حاکم اداره می شوند و در جهت فریب زنان و فرو نشاندن خشم آنها کار می کنند. در کنار اینها "جمعیت انقلابی زنان" افغانستان که متعلق به سازمان رویزیونیستی و تسلیم طلب "رهائی" است با شعارهای به ظاهر "مترقی" "پوتانسیل مبارزاتی زنان کشور را در جهت اهداف گروهی اش به کار می گیرد. در حالیکه هیچ مبارزه بورژوا رفورمیستی و فمینیستی زنان افغانستان و زنان جهان را از ستم طبقاتی، ستم ملی امپریالیستی و ستم مرد سالارانه نجات داده نمی تواند. این گروه های اجتماعی زنان را اغوا کرده و عمر ستم چند لایه را بر آنها طولانی می سازند. راه نجات واقعی زنان از ستم مرد سالارانه و ستم طبقاتی و ملی و رهائی همه طبقات خلق از سلطه ستم و استعمار طبقات حاکم ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیسم مبارزه انقلابی مشترک زنان با مردان

است که توسط حزب انقلابی طبقه کارگر رهبری شود. لذا زنان افغانستان باید به آگاهی سیاسی انقلابی و مترقی دست یابند. در غیر آن همیشه و در هر دوره ای مبارزات آنها توسط سازمانهای بورژوا فرمیستی و فمینیستی به بیراهه کشیده می شود. خواست اصلی طبقات حاکم ارتجاعی هم همین است که مبارزات زنان تحت رهبری چنین تشکلات ارتجاعی قرار گرفته و مطالبات و خواستههای آنها از محدوده خواستههای اصلاح طلبانه فراتر نرود. این سازمانهای ارتجاعی حتی الامکان سعی می کنند از سیاسی شدن زنان و آگاهی آنها به اندیشه های انقلابی جلوگیری کنند. اما این از رسالت نیروهای واقعاً انقلابی کشور است که در تبلیغ و ترویج فرهنگ انقلابی و مترقی در جامعه منجمله در بین زنان تلاش بخرج داده و سعی کنند تا آگاهی انقلابی را به زنان و مردان زحمتکش کشور انتقال دهند. در آن صورت است که زنان زحمتکش کشور فریب شعارهای اغواگران طبقات حاکم و سازمانهای اپورتونیستی، رویونیستی و فمینیستی رانی خورند و در پرتواندیشه های انقلابی پرولتری راه نجات خود را از دستم و استثمار طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و تسلط استعمار و امپریالیسم می یابند.

8 مارچ 2013

(پیام آزادی)